دلیل دوم) روایاتی که ارجاع به اشخاص معین کرده است:

۱. مرحوم شیخ نحوه استدلال به این روایت را چنین برمی‌شمارد:

«و ما دل علی الأمر بأخذ معالم الدین من أشخاص خاصة کمحمد بن مسلم و الأسدی و یونس بن عبد الرحمن و أبان بن تغلب و زکریا بن آدم مع عدم التقیید بتعذر الرجوع إلی الأعلم منهم»[۱]

۲. صاحب فصول نیز این دلیل را چنین تقریر کرده است:

«أن تقلید المفضول لو لم یکن جائزا لما جاز لمعاصری الأئمة الطاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین» تقلید أصحابهم، بل کان علیهم أخذ الأحکام من الأئمة علیهم السّلام دون أصحابهم، و من المسلّم رجوع عوام الشیعة فی زمان حضورهم علیهم السّلام إلی الصحابة فی مسائل الحلال و الحرام، و استقرار سیرتهم علی ذلک، و یشهد بذلک روایة أبان بن تغلب و غیره من الأخبار الإرجاعیة المتقدمة فی الفصل المتقدم»[۲]

۳. حضرت امام هم این دلیل را چنین مورد اشاره قرار داده‌اند:

« روایات کثیرة عن الکشّی وغیره، فیها الصحیحة وغیرها، تدلّ علی إرجاع الأئمّة إلی أشخاص من فقهاء أصحابهم، یظهر منها أنّ الرجوع إلیهم کان متعارفاً، ومع وجود الأفقه کانوا یراجعون غیره، کصحیحة ابن أبی یعفور: قال قلت لأبی عبد اللّه: إنّه لیس کلّ ساعة ألقاک ولا یمکن القدوم، ویجیء الرجل من أصحابنا، فیسألنی ولیس عندی کلّ ما یسألنی عنه.

فقال: ما یمنعک من محمّد بن مسلم الثقفیّ؛ فإنّه سمع من أبی، وکان عنده وجیهاً

وکروایة علیّ بن المسیّب المتقدّمة ، حیث أرجعه الرضا علیه السلام إلی زکریّا ابن آدم ... إلی غیر ذلک .

ویستفاد منها :أنّ أخذ معالم الدین- الذی هو عبارة اخری عن التقلید- کان مرتکزاً فی ذهنهم، ومتعارفاً فی عصرهم.

ویستفاد من صحیحة ابن أبی یعفور، تعارف رجوع الشیعة إلی الفقهاء من أصحاب الأئمّة، مع وجود الأفقه بینهم»[۳]

ما می‌گوییم:

---

[۱] . مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص۷۷

[۲] . الفصول الغرویه، ص۵۱۸؛ به نقل از منتهی الدرایة، ج۸، ص۵۷۱

[۳] . الاجتهاد و التقلید، ص۱۰۱

۱. چنانکه خواندیم استدلال بر این اصل استوار بوده است که ائمه (ع) با وجود اصحابی که اعلم بوده‌اند به عالم ارجاع داده‌اند

۲. مرحوم خویی استدلال را به این نحوه تقریر کرده‌اند که ائمه (ع) با وجود اینکه خودشان موجود بوده‌اند، مردم را به سایر اصحاب ارجاع داده‌اند:

«أن الأئمة (علیهم السّلام) قد أرجعوا جماعة من العوام إلی أشخاص معینین من أصحابهم کیونس بن عبد الرحمن، و محمد بن مسلم و غیرهما مع أنهم (علیهم السّلام) موجودون بین الناس، فإذا کانت فتاوی هؤلاء حجة معتبرة مع وجود نفس الامام (علیه السّلام)»[1]

۳. همین نحوه استدلال که در کلام مرحوم خویی مطرح شد در کلام مرحوم حکیم هم مطرح شده است:

«لأنه لو وجب تقلید الأعلم لوجب الرجوع إلی الأئمة (ع) لأنهم أولی من الأعلم.»[2]

۴. همچنین مرحوم سبزواری استدلال می‌کند که: پیامبر (ص) با وجود امیرالمؤمنین (ع)، برخی دیگر از اصحاب را به منصب قضا منصوب کرده‌اند[3]

۵. همچنین مرحوم سبزواری، این دلیل را به گونه دیگری هم قابل طرح می‌داند که:

اصحاب در آن روزگار فتوی می‌داده‌اند و ائمه (ع) آنها را از این کار منع نکرده‌اند در حالیکه اصحاب با یکدیگر اختلاف در رتبه علمی داشته‌اند.[4]

روشن است که این دلیل تقریر ائمه (ع) نسبت به فتوای مفضول با وجود اعلم است.

---

[1] . التنقیح، ج۱، ص۱۱۳

[2] . المستمسک، ج۱، ص۲۶

[3] . مهذب الاحکام، ج۱، ص۲۷

[4] . همان